

نظریه حافظه: فردی و اجتماعی

آلیس ام. هافمن و هاوارد اس. هافمن
مترجم: فرحناز اسماعیل‌بیگی

چکیده:

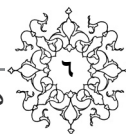
مقاله حاضر یکی از فصل‌های کتاب دستنامه تاریخ‌شفاهی است، هریک از بخش‌های این کتاب با توجه به میان‌رشته‌ای بودن تاریخ‌شفاهی آن را از منظر خاصی مورد مطالعه و بررسی قرار داده است. در مقاله حاضر که در مورد نقش و عملکرد حافظه در چگونگی یادآوری گذشته است، نویسنده اطلاعات مفیدی را در اختیار خواننده قرار می‌دهد. در مقاله «تئوری حافظه: فردی و اجتماعی» پژوهشگر سخت‌کوش تاریخ‌شفاهی «آلیس ام. هافمن»^۱ و روانشناس اجتماعی «هاوارد اس. هافمن»^۲ مطالعات اولیه خود را درباره حافظه انسان و اثر آن بر واقع‌نمایی و ارزش مصاحبه‌های تاریخ‌شفاهی مورد بازنگری و ویرایش قرار داده‌اند. هافمن‌ها با مطالعه و در نظر گرفتن روانشناسی حافظه و رابطه آن با مصاحبه و شرح مختصری از درس‌هایی که از شیوه عمل نویسنده در پژوهش‌های مربوط به حافظه گرفته‌اند و با مرور مطالب و دانش موجود در باره روانشناسی حافظه از این مفهوم در تاریخ‌شفاهی استفاده می‌کنند. بنابر این شاید خواننده برای اولین بار به موضوعات و مسائلی مانند اثرات زمان، توقف فکر، حواس‌پرتی، استناد نادرست، تلقین، تعصب، یادآوری و بازسازی وقایع گذشته برخورد داشته باشد. مطالعات مربوط به حافظه در سال‌های اخیر در امریکا بیشتر مربوط به زندگی و وجود انسان‌ها در فاصله دو دوره بوده است. این مطالعات توسط پژوهشگرانی انجام شده که مستقیم یا غیرمستقیم در تاریخ‌شفاهی دخالت داشته‌اند؛ یعنی کسانی که با مطالعات مربوط به حافظه در امریکا در سالیان اخیر ارتباط نزدیک داشته‌اند.

کلیدواژه‌ها:

حافظه؛ یادآوری؛ روانشناسی فراموشی؛ تاریخ‌شفاهی.

1. Alice M. Hoffman
2. Howard S. Hoffman

تاریخ‌شفاهی، دوفصلنامه؛ سال سوم، شماره اول، شماره پیاپی ۵، بهار و تابستان ۱۳۹۶، صص



نظریه حافظه: فردی و اجتماعی^۱

آلیس ام. هافمن و هاوارد اس. هافمن

مترجم: فرحناز اسماعیل بیگی^۲

حافظه، توانایی ذخیره‌سازی تجربه و یادآوری آن است. بیشتر روانشناسان حافظه را به سه دسته طبقه‌بندی کرده‌اند: حافظه بلندمدت، حافظه کوتاه‌مدت، حافظه حسی. حافظه کوتاه‌مدت، سیستمی است که فرد را قادر می‌سازد اطلاعات را برای یک فاصله و زمان کوتاه ذخیره و یادآوری کند، برای مثال به‌خاطر سپردن و یادآوری یک شماره تلفن تنها برای مدت زمانی که برای تماس گرفتن لازم است. حافظه حسی بستگی به حس بینایی، شنوایی و لامسه دارد مانند مزه و بو. این ادراکات هم در مدت‌زمان کوتاه و در زمان طولانی به‌یاد آورده می‌شوند. علاوه بر آن همان‌گونه که یکی از روانشناسان به نام آلن بادیلی^۳ گفته: «شخص به‌طور هم‌زمان تمام حافظه‌اش را از دست نمی‌دهد، اگر چنین اتفاقی بیفتد، فرد در حد یک گیاه تقلیل یافته است»^۴.

چشم‌انداز تاریخی

بیش از یک قرن است که تحقیق در مورد حافظه، توجه دانشمندان را به خود معطوف ساخته است. برخی از اولین نظریات را هرمان اینگه‌هاوس^۵ ارائه کرده است. وی به‌منظور ایجاد شرایط صحیح و مناسب برای تحقیقاتش هجای بی‌معنی را ابداع کرد؛ شکلی از هجا متشکل از صامت-مصوت-صامت که یک کلمه سه حرفی را شکل می‌داد. بعد از اینکه چند هزار از این واژه‌ها ساخت، فهرست‌هایی در طول و اندازه‌های متفاوت از آن‌ها تهیه کرد و زمان صرف شده لازم را قبل از اینکه بتواند یک فهرست را بدون غلط از بر بخواند اندازه گرفت. او دریافت که آزمایشاتش تنها در مورد افراد خاص ارزش و اهمیت دارد، با این حال، امیدوار بود که نتایج آزمایشات وی بتواند برای تمام حافظه‌ها مصداق داشته باشد.^۶

۱. این مقاله ترجمه‌ای است از:

Hoffman, Alice M. and Howard S. Hoffman: Memory Theory: Personal and Social. In: Handbook of oral history. Edited by: Thomas L. Charlton; Lois E. Myers; and Rebecca Sharpless. Altamira Press. Lanham. New York. Toronto. Oxford. Copyright 2006 by Baylor University.

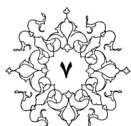
۲. دانشجوی دکتری جامعه‌شناسی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد علوم تحقیقات؛ کارشناس پژوهشکده اسناد؛ سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران. far_beigi@yahoo.com

3. Alan Baddeley

4. Baddeley, your memory, 6.

5. Herman Ebbinghaus

6. Ebbinghaus, Memory, viii.



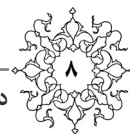
در یک سمپوزیوم سالانه در مورد حافظه در بیست و ششمین نشست سالانه انجمن روانشناسی در سال ۱۹۸۵ در بوستون گروهی از نظریه‌پردازان حافظه، روش و نتایج تجربی اینگه‌هاوس را راهنمایی برای «متنی کردن صحیح حافظه» دانستند. این موفقیتی برای اینگه‌هاوس بود و این کار به نام او ثبت شد. هنگامی که مطالب آموخته‌شده نه به‌خاطر می‌آیند و نه حتی آشنا به‌نظر می‌رسند، برخی نشانه‌های آن‌ها در سیستم عصبی باقی می‌ماند و هنگامی که فرد دوباره با این موضوع روبه‌رو شود می‌تواند آن را با سرعت بیشتری از موضوعات دیگر یاد بگیرد.

اینگه‌هاوس همچنین دریافت که یادآوری، زمانی بهتر صورت می‌گیرد که یادگیری در مدت زمان طولانی‌تری انجام شده باشد تا در یک زمان محدود و فشرده. بنابراین وی اولین کسی بود که برتری تمرین فاصله‌دار را بر تمرین فشرده (متعدد) نشان داد. همچنین وی اولین فردی بود که ثابت کرد درحالی‌که از دست‌رفتن اطلاعات از حافظه در ابتدا بسیار سریع اتفاق می‌افتد، از دست‌رفتن اطلاعات در طول زمان به‌کندی صورت می‌گیرد و بالاخره به سطح زیر صفر می‌رسد. اینگه‌هاوس این موضوع را «منحنی فراموشی» نامید که در بیشتر موقعیت‌ها و انواع موضوعات یادگیری مصداق دارد.^۱

در سال ۱۹۳۲ درحالی‌که فردریک سی. بارتلت^۲ در دانشگاه کمبریج اثری برجسته را به نام «یادآوری^۳» منتشر ساخت، کاربرد هجاهای بی‌معنی را برای مطالعه و سنجش حافظه مورد انتقاد قرار داد. دلیل وی این بود که در بیشتر مواقع افراد بشر، برای یادگیری از ارتباطات زیادی استفاده می‌کنند که در ذهن خود می‌سازند، وی استدلال کرد که استفاده از هجاهای بی‌معنی برای دور کردن ذهن از ارتباط الزاماً یک جنبه مهم از فرآیند حافظه مورد غفلت قرار می‌گیرد.^۴ بارتلت برای دانشجویانش داستانی را گفت که از افسانه‌های قومی اسکیموها استخراج کرده بود و آن داستان، دو مرد جوانی بود که برای شکار «سیل» رفته بودند. بعد از مدتی وقتی که از دانشجویان خواست که داستان را به‌خاطر بیاورند، همه آن‌ها داستان را کوتاه و خلاصه به‌یاد آوردند. این ساختار را بارتلت، طرح‌واره^۵ نامید. دانشجویان او سعی کرده بودند که داستان را مطابق با تجربیات و نقطه‌نظرات خود بازسازی کنند. پس کایاک^۶ در داستان اغلب به قایق^۷ تبدیل شد و جمله‌ای مانند «چیز سیاهی از دهانش بیرون آمد» تبدیل به جمله «کف از دهانش بیرون آمد» شد. نکته جالب در اینجاست که تغییراتی که توسط پاسخگویان در داستان داده می‌شد، در هر بار که دوباره داستان را می‌گفتند باز در داستان بود و این تغییرات در داستان ثابت و پایدار می‌شد.

مطالعات بعدی درباره «حافظه طبیعی» یافته‌های بارتلت را اثبات کرد. مایکل هاو^۸ آزمایشی را گزارش کرد که اچ. کی^۹ در سال ۱۹۵۵ انجام داده و در آن از افراد مورد مطالعه خواسته بود، در حالی که او دو عبارت را می‌خواند، به وی گوش کنند. آن‌گاه از آن‌ها خواسته بود که تلاش کنند یک نسخه کلمه به کلمه از آنچه شنیده‌اند بنویسند. وقتی که این کار را انجام دادند، «کی» نسخه

1. Gorfain and Hoffman, Memory and Learning.
2. Frederic C. Bartlett
3. Remembering
4. Bartlett, Remembering, 8.
5. Schemata
6. Kayaks
7. Boats
8. Michael Howe
9. H. Kay



صحیح متن را برای آن‌ها خواند. یک هفته بعد، از دانشجویان خواسته شد که دوباره آنچه را که شنیده‌اند بنویسند. این فرآیند برای هفت هفته ادامه یافت. با وجود اینکه نسخه صحیح برای آن‌ها در پایان هر یک از هفت جلسه خوانده شده بود، در هر بار، افراد جزئیات بازتولیدهای خود را بیشتر از نسخه صحیح و اصلی به یاد می‌آوردند.^۱ هاو آزمایشات کی را با نتایج مشابه تکرار کرد. بسیاری از افراد مورد مطالعه هاو گفتند که خودشان می‌دانند که نسخه‌های نوشته‌شده توسط خود را بازگو می‌کنند، ولی قادر به یادآوری و بازگویی نسخه اصلی نیستند. این مطالعات نشان می‌دهد، آنچه در ابتدا به‌خاطر سپرده می‌شود دارای تقدم است و وقتی موضوعات در حافظه نشانه‌گذاری شدند، نسبتاً ثابت و پایدار می‌مانند.^۲

در سال ۱۹۸۲، اولریک نیسر^۳ کتاب تأثیرگذاری باعنوان «حافظه مشاهده‌شده»^۴ منتشر ساخت، که دربردارنده مجموعه‌ای از مطالعات طبیعت‌گرایانه‌ای بود که پژوهشگران مختلف انجام داده بودند، در هر کدام از آن‌ها یک یا چند جنبه از حافظه را مورد مطالعه قرار داده بود نیسر درباره انگیزه‌های خود از نوشتن این کتاب، می‌گوید: از آنجا که حافظه برای این به کار گرفته می‌شود که خودمان را معرفی کنیم و آنچه را تجربه کرده‌ایم تثبیت و ابقا نماییم و طرح فعالیت‌های آینده را بریزیم، باید حافظه را همان‌گونه که در موقعیت‌های متفاوت زندگی روزمره به کار می‌رود، بررسی و مطالعه کنیم.^۵

یکی از کمک‌هایی که به مجموعه نیسر شد از جانب مورخان شفاهی بود و آن، مطالعه ارزشمند مارگولد لیتتون^۶ درباره زندگی خودش بود. هر روز لیتتون دو یا سه اتفاق را انتخاب می‌کرد و یادداشت‌هایی درباره هر کدام در کارت‌های جداگانه همراه با تاریخ وقوع آن‌ها می‌نوشت. یک بار در ماه، او ۷۵ جفت از کارت‌ها را از مجموعه در حال افزایش خود، به صورت تصادفی انتخاب می‌کرد و سعی می‌کرد به خاطر بیاورد که کدامیک از وقایع زودتر اتفاق افتاده است. وقتی که نمی‌توانست یک واقعه را به یاد بیاورد، کارت را دور می‌انداخت. در پایان اولین سال، یک درصد از کارت‌ها دور انداخته شده بود. در دو سال بعد ۶ درصد دیگر از کارت‌ها دور انداخته شده بود. لیتتون نتایج متعددی از این پژوهش جالب استخراج کرد: ۱. یک اتفاق در صورتی در حافظه می‌ماند که در زمان وقوع بسیار هیجان‌انگیز باشد، ۲. یک اتفاق در صورتی در حافظه می‌ماند که در میان یک سری از اتفاقات، به نوعی یک نقطه عطف باشد و ۳. یک اتفاق در صورتی در ذهن می‌ماند که منحصر به فرد باشد (برای مثال به واسطه تکرار زیاد از اهمیت و پرنرنگی آن کم نشده باشد).^۷

در سال ۱۹۷۴ یکی از نویسندگان آن زمان، مقاله‌ای منتشر کرد که در آن قابلیت اعتماد به مصاحبه‌های شفاهی و اعتبار آن‌ها مورد بررسی قرار گرفته بود. برای این هدف، کلمه قابلیت اعتماد^۸ برای اندازه و حدی به کار رفت که یک مصاحبه‌شونده همان داستان را در موقعیت‌های

1. Kay, "Retaining Verbal Material," 82, How, Human Memory, 81-82.
2. How, Human Memory, 82.
3. Ulric Neisser
4. Memory Observed
5. Neisser, "Memory," 13.
6. Marigold Linton
7. Linton, "Transformations of Memory," 89-90.
8. Reliability

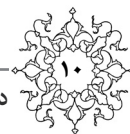


دیگر بازگو می‌کند. کلمه ارزشمندی^۱ برایش به کار رفت که تکرارپذیری و صحت خاطرات مصاحبه‌شونده را توضیح دهد. با چنین رویکردی، روشن است که خاطرات گفته شده می‌تواند قابل اعتماد باشد بدون اینکه ارزش داشته باشد، اما نمی‌تواند ارزش داشته باشد، بدون اینکه کاملاً قابل اعتماد باشد.

در آن مقاله مصاحبه‌ای آورده شده بود که با یکی از کارگران معدن فولاد به نام جان مولن^۲ انجام شده بود. در آن مصاحبه‌ها، مولن توضیح داد، چگونه درحالی که وی توسط شرکت فولاد کارنیج ایلینویز^۳ استخدام شده بود، کارفرمایان سعی کردند او را وادار سازند به عنوان جاسوس مدیریت کار کند. در هر دو مصاحبه، او درباره ابزاری از آن استفاده می‌کرد و چگونگی پرداخت دستمزد برای خدماتش، توضیح داد. یکی از مصاحبه‌ها در سال ۱۹۶۶، به عنوان قسمتی از پروژه تاریخ شفاهی دانشگاه ایالتی پنسیلوانیا درباره کارگران معادن آهن ایالات متحده آمریکا، انجام شد. پروژه دیگر، سی سال قبل از آن توسط روبرت آر. بروکس^۴ انجام شده بود. یک نسخه از این مصاحبه در سال ۱۹۴۰ در کتاب بروکس با عنوان «همان‌طور که فولاد می‌رود»^۵ آورده شده بود. جای تعجب است که مصاحبه‌ای که توسط بروکس در کتابش منتشر شده بود همان نسخه از مصاحبه‌ای بود که سی سال پیش انجام شده بود و تقریباً همان نسخه‌برداری کلمه به کلمه از مصاحبه بود. به‌طور خلاصه می‌توان گفت، مصاحبه‌ها کاملاً قابل اعتماد و مؤثق بودند. با این حال، اعتبار و صحت آن‌ها پایین‌تر از حد مطلوب بود. اختلافاتی بین شهادت مصاحبه‌شوندگان و گزارشات جاسوسان و خبرگیران صنعتی وجود داشت که توسط کمیته لافولته^۶ مجلس سنا بررسی شد، این کمیته نقض آزادی‌های مدنی را با توجه به شهادت مولن^۷ و اظهارات دیگر پاسخ‌گویان در پروژه تاریخ شفاهی دانشگاه ایالتی پنسیلوانیا بررسی می‌کرد. ظاهراً، همان‌گونه که قبلاً گفته شد، مصاحبه‌ای که تا آن زمان به‌نظر می‌رسید، کاملاً صحت داشته و مؤثق است با توجه به شواهد دیگر مورد تردید قرار گرفت و ثابت شد که از اعتبار لازم برخوردار نیست.^۸

در سال ۱۹۹۰ کتابی با عنوان «آرشیوهای خاطره»^۹ منتشر شد. این کتاب مطالعات مربوط به پیوند و ترکیب روش‌های تحلیلی روانشناختی و تاریخ‌نگاری را بررسی می‌کرد این مطالعات در رابطه با صحت و اعتبار خاطراتی بود که اغلب مصاحبه‌های تاریخ شفاهی درگیر آن بودند. طرح مطالعه کاملاً روشن بود: هووارد هافمن موضوع مصاحبه‌هایی بود که توسط آلیس هافمن انجام شد. در دو مصاحبه اول، که هر کدام برای دوره‌ای بیش از چند ماه به طول انجامید، هووارد باید هر چیزی را که می‌توانست از زمانی که یک سرباز جوان در جنگ جهانی دوم بود به یاد می‌آورد. در خاطراتش گفته بود بعد از آموزش‌های اصلی، او یک سال جنگیدن را در بخش کازینو ایتالیا تجربه کرده بود و وقتی که یگان او با روس‌ها در رودخانه آلمان ملاقات کرد، این دوره به پایان رسید. او در این دوره ابتدا به عنوان سرباز خمپاره‌انداز و بعد در طی استیلا فرانسه شمالی و بعد از آن،

1. Validity
2. John Mullen
3. Illinois- Carnegie
4. Robert R. Brooks
5. As Steel Goes
6. LaFollette
7. Mullen
8. Hoffman, "Reliability and Validity" (1996), 89-90.
9. Archives of Memory



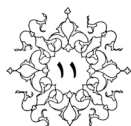
به عنوان اپراتور رادیو و رئیس توپخانه خدمت کرد. دو مصاحبه اول از خاطراتی بود که هووارد در آن‌ها هر چیزی را که می‌توانست از زمان حضورش در ارتش به یاد می‌آورد. او بازگویی خاطراتش را از زمان اولین روز ورودش به ارتش شروع کرده و تا پایان آخرین روزی که از خدمت منصرف شد، به پایان برده بود.

اولین رشته از بازگویی خاطرات چهار سال بعد از آن حوادث شروع شد و نسخه نوشتاری این خاطرات ۱۴۲ صفحه شد. دومین مرحله چهار سال بعد شروع شد و نسخه نوشتاری آن ۱۴۶ صفحه شد. از آنجا که روش در هر دو مصاحبه تقریباً یکی بود و از آنجا که هووارد از خواندن یا دوباره گوش دادن به خاطرات خود از جنگ در طی سال‌های میانی طفره می‌رفت، مقایسه دو نسخه مقدار مطالب گفته شده و حد و اندازه همان داستان را که در موقعیت‌های کاملاً جداگانه گفته شده بود، مشخص می‌کرد. به‌طور خلاصه این کار ما را قادر می‌ساخت که به میزان صحت و اعتبار خاطرات بازگوشده هووارد پی ببریم.

هدف ما در این سری از مصاحبه‌ها مشخص کردن تأثیر نشانه‌های گوناگون در بازگویی خاطرات بود. این نشانه‌ها شامل عکس‌هایی بود که در زمان وقوع حادثه موردنظر گرفته شده بود، ملاقات با سربازانی که هووارد با آن‌ها جنگیده بود و دیدن مکان‌هایی که در آنجا آموزش دیده بود و مکان‌های اروپایی جاهایی که او در آنجا جنگیده بود.

بالاخره، برای هووارد اسناد تاریخی متعددی ارائه شد که آلیس در مرکز اسناد فدرال آرشیو ملی جای داده بود. از آنجا که این اسناد دربردارنده همه گزارش‌های روزانه جنگ، از واحدی بود که هووارد همراه با آن‌ها جنگیده بود، آن‌ها برای او مجموعه‌ای وسیع از نشانه‌های (سرنخ‌های) مربوط به آن وقایع و یادآوری آن‌ها فراهم کردند. علاوه بر اینکه نشانه‌ها (سرنخ‌ها) سبب تسهیل و یادآوری بهتر خاطرات و بازگویی آن‌ها می‌شد، دسترسی به گزارشات روزانه نیز که در زمان و مکان خود وقایع نوشته شده بود این امر را ممکن می‌ساخت که اعتبار و صحت این خاطرات را ارزیابی کنیم. نتایج مطالعات را می‌توان به صورت زیر خلاصه کرد:

۱. گزارشات (خاطرات) یادآوری شده کاملاً قابل اعتماد هستند گرچه جزء به جز نیستند. دو گزارش یادآوری‌شده، دارای نسخه‌های نوشتاری هستند که در اصل همان خاطرات و گزارشات هستند، بدون هیچ مطلب حذف شده و یا متفاوتی با نسخه نوشتاری.
۲. ارائه نشانه‌ها (سرنخ‌ها) نه به خاطرات گزارش شده مطلبی اضافه می‌کند نه هیچ خاطره جدید و مهمی را ارائه می‌دهد. این یک یافته جالب است و می‌تواند ویژگی خاطرات آرشیوی باشد که وقایع به صورت جدی و با استفاده و ترکیب خاطرات گوناگون نقل می‌شود ولی به‌طور کلی در مورد خاطرات مفصل قابل اجرا و عملی نیست و این مسئله نیاز به پژوهش‌های بیشتری دارد.
۳. به استثناء چند مورد، وقتی که اتفاقات یادآوری شده با آنچه که در منابع تاریخی آمده بود



مقایسه می‌شدند، پیوند آن‌ها بسیار نزدیک بود. علاوه بر آن، هنگامی که این استثنائات ظاهر می‌شد، این مسئله مبهم بود که آیا خاطرات یادآوری شده معتبرتر است یا سند تاریخی.

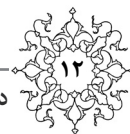
۴. این نتایج دربردارنده این نکته بود که شکلی از خاطرات مفصل وجود دارد که به نظر می‌رسد در حالت آرشیوی بهتر شرح داده می‌شود. به صورت خاص‌تر، دربردارنده دسته‌ای از خاطرات است که به خوبی با تعریف لیتون^۱ از خاطره همخوانی دارد.^۲ اینها خاطراتی هستند که با وجود گذشت زمان به سهولت یادآوری می‌شوند و تغییر کمی می‌کنند و یا اصلاً تغییری نمی‌کنند و در برابر افزوده شدن مطالب جدید حتی با ارائه سرنخ‌ها و نشانه‌ها، به همان صورت باقی مانده و تغییری نمی‌کنند. اینها خاطراتی هستند که ما می‌گوییم، «من هرگز تا زمانی که زنده‌ام آن‌ها را فراموش نخواهم کرد».

۵. اگر یک خاطره بخواهد کیفیت آرشیوی داشته باشد، بایستی به اندازه کافی خاص باشد که یا به صورت آگاهانه یا ناآگاهانه، در طی هفته تکرار شود به گونه‌ای که تجربه‌ای را که در پی مستندساختن آن است، دنبال کند. بدون این تمرین و تکرار ممکن است خاطره ماه‌ها یا حتی سال‌ها بعد، وقتی که یک نفر با یک نشانه (سرنخ) مواجه شود، به یادآورده شود، اما بالاخره این خاطره کمرنگ خواهد شد تا حدی که حتی برجسته‌ترین سرنخ‌ها از گذشته کمکی به یادآوری بیشتر آن نمی‌کند و در بسیاری از موارد تبدیل به یک حس مبهم می‌شود.^۳

برخی دیدگاه‌های معاصر

در طی دهه سالی که ما مطالعات خود را کامل کردیم، پیشرفت‌های علمی گسترده‌ای در زمینه تجزیه و تحلیل حافظه صورت گرفته است. یکی از اهداف ما این است که برخی از دیدگاه‌های مربوط به ماهیت حافظه را که نتیجه این پژوهش‌ها می‌باشد بیان کرده و ارتباط آن‌ها را با کار مورخان شفاهی توضیح دهیم. نتایج پژوهش‌ها در یک کتاب آموزنده، تحت عنوان «هفت خطای حافظه»^۴ در سال ۲۰۰۱ توسط دنیل ال. شاکتر^۵ منتشر شد. وی در این کتاب، با ترکیب یافته‌های جدید همراه با توصیف عوامل مختلف تحریف یا ناتوانی حافظه، مطالب مفیدی را ارائه داد. بر اساس نظریه شاکتر، هفت خطای حافظه شامل: «ناپایداری»^۶، «حواس پرتی»^۷، «بازداری»^۸، «نسبت نادرست»^۹، «تلقین پذیری»^{۱۰}، «جهت‌گیری»^{۱۱}، «پایداری رفتاری»^{۱۲}، است. قبل از تجزیه و تحلیل این خطاها، باید بدانیم که حافظه یک تجربه پیچیده شخصی است و روانشناسان معتقدند که این تجربه و درک شخصی و پیچیده تحت شرایط خاصی محدود می‌شود، و آن‌ها در صدد مطالعه این موارد هستند. از نظر تاریخی، مطالعه مسائل مربوط به حافظه، روانشناسان را قادر می‌سازد که پارامترهای سیستم‌های مختلف مغز را که مسئول این ادراکات هستند، بررسی کنند. همچنین، مطالعه آشفتگی‌ها و ناتوانی‌های مغز (خطاها) روانشناسان را قادر ساخته است که

1. Linton
2. Linton, "Transformations of Memory," 89-90
3. Hoffman and Hoffman, Archives of Memory.
4. The Seven Sins of Memory
5. Daniel L. Schacter
6. Transience
7. Absentmindedness
8. Blocking
9. Misattribution
10. Suggestibility
11. Bias
12. Persistence

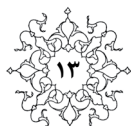


پارامترهای سیستم‌های مختلف مغز از جمله، سیستم‌هایی که ما را قادر می‌سازد آنچه را تجربه کرده‌ایم، به‌خاطر بسپاریم، را بررسی کنند، همان‌گونه که شاکتر می‌نویسد، ما بایستی جنبه‌های تاریک حافظه را به‌منظور درک فواید آن، بیازماییم. مطالعاتی که درباره جایگاه فعالیت‌های مختلف در مغز با استفاده از تکنیک‌های هسته‌ای تصویربرداری پزشکی، صورت گرفته است، روشن می‌سازد که نه ادراک و نه حافظه یک فعالیت واحد و مستقل نیستند. ادراکات تصویری، برای مثال، رنگ، شکل، و حرکت یک شیء در قسمت‌های وسیع و مختلفی از مغز انجام می‌شود. همچنین، در عمل یادآوری، قسمت‌های مختلف و جداگانه‌ای از مغز فعال می‌گردند و فعال شدن هر قسمت بستگی به این دارد که آیا ما می‌خواهیم یک صدا، یک محاوره، و یا یک تصویر را به‌خاطر آوریم. بنابراین، جای تعجب است که می‌بینیم هرگونه آسیب مغزی که اثرات خاصی در حافظه می‌گذارد، همان اثرات را نیز در درک ما خواهد داشت و باز جای شگفتی نیست که رابطه نزدیکی بین درک و حافظه وجود دارد.

اگر بخواهیم یک تجربه در یک دوره زمانی قابل قبول به‌خاطر آورده شود، آن تجربه باید در جریان یک فعالیت روانی سالم (مربوط به سلسله اعصاب) درک شده و رمزگذاری شود و در قسمت‌های مربوط به حافظه بلندمدت مغز، به‌صورت تغییراتی در ساختار پروتئین سلول‌های سالم مغز جایگزین شود. این تغییرات تا زمانی که در جریان یادآوری گذشته، فراخوانده شوند (تداعی شوند) قابل دسترس باقی می‌مانند، مگر اینکه به‌وسیله وقایع بعدی یا با گذشت زمان اصلاح شده یا تغییر نمایند. همان‌گونه که خواهیم دید هفت خطای حافظه سبب اختلال در جریان فعالیت‌های عادی مغز می‌گردند، این خطاها از مرحله ادراک آغاز می‌شود و با بازیابی آنچه در حافظه ذخیره شده پایان می‌یابد.

۱. خطای ناپایداری

برای توضیح خطای بی‌ثباتی حافظه، شاکتر پژوهشی را شرح می‌دهد که خاطرات دوره‌ای مربوط به سرگذشت خود، با گذشت زمان دچار تغییر می‌شوند. از یک گروه جدید که حدوداً شامل ۱۰۰ دانش‌آموز بودند، خواسته شد که برای شش‌ماه اول پس از شکرگزاری، در هر ماه آنچه را که از آخرین شام و مراسم شکرگزاری به‌خاطر دارند با جزئیات به‌خاطر آورند و بازگو کنند. همچنین از آن‌ها خواسته شد که به تمام جزئیات به‌صورت زنده اشاره کنند. همان‌گونه که انتظار می‌رفت جزئیات گفته شده توسط اولین گروه در اولین ماه برای شام (مانند لباس‌هایی که مهمانان پوشیده بودند و محتوای صحبت‌هایشان) بسیار زیاد بود، اما این جزئیات در گروه‌هایی که در دو یا سه ماه بعد تست شدند به سرعت کاهش یافته بود. پس از آن این کاهش در گروه‌هایی که در چهار، پنج و شش ماه مورد آزمایش قرار گرفتند، آهسته‌تر اتفاق افتاد.



در اصل، منحنی استاندارد فراموشی، که برای اولین بار توسط ایننگه‌هاوس^۱ ارائه شد، در اینجا ارائه شده بود، اما نه در مورد هجاهای بی‌معنی، این منحنی فراموشی معمولاً نشان‌دهنده خاطرات گفته‌شده از یک اتفاق شخصی بود. همان‌گونه که انتظار می‌رفت، خاطره در مورد برخی از جزئیات در مراسم شام شکرگزاری با سرعت بسیار کمی کاهش یافت. بنابراین خاطرات مربوط به آنچه خورده شده بود و کسانی که در مراسم حاضر بودند، پس از شش ماه کاهش کمی یافته بود. البته، این نتیجه نشان‌دهنده خاطرات معنایی و اجتماعی است (مفاهیم و دانشی که ما به واسطه اطلاعات عمومی خود از جهان خارج داریم و در این مورد با دیگران مشترکیم، این دانش مستقل از تجربیات و دانش شخصی ماست و در چارچوب زمان و مکانی است که این واقعه رخ داده است)، و در این مورد، دانش عمومی ما درباره مراسم شام شکرگزاری، آداب و رسوم آن، که شامل گردهم آمدن خانواده و شام خاص (بوپلمون) است، ما را قادر می‌سازد که این مراسم را بهتر به‌خاطر آوریم. شاکتر سپس خطای ناپایداری حافظه، را چنین شرح می‌دهد:

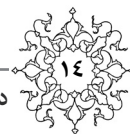
«در مراحل اولیه منحنی فراموشی - دقایق، ساعت‌ها، و روزها، گاهی بیش از آن - حافظه گزارش دقیقی را در خود نگهداری می‌کند و این امکان را به ما می‌دهد که گذشته را با دقت تقریباً کاملی بازسازی کنیم. اما با گذشت زمان، موضوعات خاص‌تر کم‌رنگ شده و موانع یادآوری خاطرات، چند برابر می‌شوند- موانعی که با تجربیات مشابه ایجاد می‌شوند- و کم‌کم این خاطرات محو می‌گردد. بنابراین ما بیشتر بر خاطراتی تکیه می‌کنیم که خلاصه‌ای است از آنچه اتفاق افتاده، یا آنچه معمولاً اتفاق می‌افتد و تلاش می‌کنیم مابقی آن را با استنتاج خود و تنها با حدس و گمان بازسازی کنیم. بی‌ثباتی همان تغییر تدریجی خاطرات خاص به خاطرات کلی‌تر و بازسازی شده است.»

خطای ذهن (ناپایداری)، یک توانمندی نیز برای ذهن است، زیرا بدون این توانایی (بی‌ثباتی) هرگونه خاطره و ورودی حسی که در طول دوره زندگی، توسط سیستم عصبی ما پردازش شده، برای همیشه در حافظه ما ذخیره شده و به‌خاطر آورده می‌شود. همان‌گونه که «ویلیام جیمز^۲» گفته است اگر هیچ چیزی در حافظه ما نماند، در بیشتر موقعیت‌ها مانند بیمار خاموشی هستیم که هیچ چیز را به یاد نمی‌آورد.

خطای بی‌ثباتی حافظه تنها توصیفی از حالت معمول خاطرات دوره‌ای اشخاص از زمان‌ها و مکان‌های خاص است، بعد از این خطا، در مورد به اصطلاح شش خطای دیگر حافظه چه می‌توان گفت؟ ما خواهیم گفت که هر کدام از آن‌ها بر اثر برخی عوامل به‌وجود می‌آیند که در یک فرد عادی، هر کدام مربوط به یکی از عواملی است که در یک نقطه از حافظه عمل می‌کند، یعنی درنقطه ایجاد، ذخیره‌سازی، یا بازیابی خاطرات دوره‌ای اشخاص از زمان‌ها و مکان‌های خاص.

1. Ebbinghaus

2. James William



۲. خطای حواس پرتی

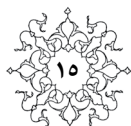
این خطایی است که بیشتر افراد پرمشغله کم و بیش مرتکب آن می‌شوند. نمونه آن ناتوانی در پیدا کردن محل کلیدهای یک شخص است. همان‌طور که شاکتر نوشت، در بیشتر موارد، ناتوانی ذهن در به یاد آوردن مکان قراردادن کلیدهای شخص به واسطه ناتوانی در رمزدار کردن و ذخیره ساختن آن در حافظه و محلی است که فرد کلیدها را در آنجا گذاشته است. شاکتر می‌گوید که این خطا، معمولاً برای این اتفاق می‌افتد که شخص در همان زمانی که می‌خواهد محل قرار گرفتن کلیدها را در ذهن خود رمزدار و ذخیره نماید، مشغول کارهای دیگری است.

۳. خطای بازداری

یک تجربه مشترک برای همه ما، مخصوصاً زمانی که به سنین بالا می‌رسیم، ناتوانی در یادآوری نام شخصی است که او را به خوبی می‌شناسیم. در اجتماع بازنشستگان، جایی که ما هم اکنون در آن دوره زندگی می‌کنیم، دو شهروند با یکدیگر ملاقات می‌کنند. یکی از آن‌ها به دیگری می‌گوید «دوست قدیمی، من شما را بیست سال است که می‌شناسم ولی نامتان را به‌خاطر نمی‌آورم»؛ دوست او پاسخ می‌دهد: «به این زودی می‌خواهید من را بشناسید؟».

رهنمودهای ارزشیابی که انجمن تاریخ شفاهی معرفی کرده است توجه ما را به این مسئله معطوف می‌کند که در مصاحبه‌های تاریخ شفاهی بایستی به مسائلی از قبیل مهارت‌های مناسب برای شرایط مصاحبه‌شوندگان مانند: سلامتی، حافظه، هوشیاری ذهنی، توانایی ایجاد ارتباط و جدول زمانی توجه داشت.

اگر لحظه‌ای بیندیشیم متوجه خواهیم شد، درحالی که نام هر شخص مختص خود اوست و منحصر به فرد است، هیچ‌یک از ویژگی‌های شخص در آن مشهود نیست. شاکتر آزمایشی را شرح می‌دهد که در آن از افراد مورد آزمایش خواسته شده بود، یک سری از تصاویر چهره را ببینند. همچنین به آن‌ها گفته بود که بعد از مدتی این تصاویر به آن‌ها نشان داده خواهد شد و از آن‌ها خواسته خواهد شد که کلمه‌ای را که زیر هر تصویر نوشته شده است به‌خاطر بیاورند. به یک گروه از افراد مورد آزمایش گفته شد که این کلمات نشان‌دهنده حرفه و شغل هر فرد است، در حالی که به گروه دیگر گفته شد که این کلمات لقب و نام خانوادگی هر فرد است. با کاربرد کلماتی که می‌توانستند هم لقب و هم شغل افراد باشند، برای مثال کشاورز، آسیابان، کوزه‌گر، قصاب، دو گروه را در معرض مجموعه مشابهی از تصاویر قرار دادیم. با مقایسه این دو گروه آشکار شد افرادی که به آن‌ها گفته شده بود- این کلمات نشان‌دهنده شغل افراد است- این کلمات بیشتر در ذهن‌شان مانده بود و آن‌ها را بهتر به‌خاطر می‌آوردند تا کسانی که به آن‌ها گفته شده بود این کلمات القاب یا نام خانوادگی اشخاصی است که تصویرشان را دیده‌اند.



اکنون ما می‌دانیم که آوای یک کلمه و معنای آن در دو بخش جداگانه مغز ذخیره می‌شود. گفته می‌شود پیوند دادن کلماتی که توصیف تصاویر هستند آسان‌تر است، زیرا می‌توانیم بسیاری معانی دیگر را به آن‌ها اضافه کنیم، برای مثال، آنچه را که قصاب انجام می‌دهد به تصویر یک چهره پیوند دهیم، تا به یک کلمه قصاب، که هیچ ارتباط درونی با تصویر صورت ندارد برسیم.

۴. خطای نسبت نادرست

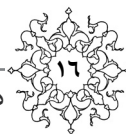
خطای نسبت نادرست، زمانی پدیدار می‌شود که ما در به‌خاطر آوردن صحیح منبع خاطرات خود ناتوان باشیم. داستانی هست که روانشناس بزرگ ریچارد فیمن^۱ نقل می‌کند. او می‌گوید، در «لوس آلاموس»^۲ زمانی خانمی که او را می‌شناخت، تلفنی با او تماس گرفت. آن خانم با ناراحتی به او گفت که هرمان فوت کرده است و گفت از آنجا که فیمن و هرمان با یکدیگر دوستان نزدیکی بوده‌اند، او مطمئن است که هرمان می‌خواهد فیمن در مراسم تشییع او حضور داشته باشد. فیمن در آن زمان نتوانست به یاد بیاورد که دوست نزدیکی به نام هرمان داشته است، اما فکر کرد این خطای ذهن اوست که نمی‌تواند او را به‌خاطر بیاورد، او از آن خانم تشکر کرد و رفت تا در مراسم خاکسپاری و در حمل تابوت او شرکت داشته باشد. وقتی مراسم تمام شد، نه تنها فیمن شخصی به نام هرمان را به‌خاطر نیاورد، بلکه حتی دیدن او در تابوت هم کمکی به یادآوری او نکرد. این تجربه کاملاً فکر فیمن را مشغول کرده بود، تا اینکه یک‌سال بعد همان خانم با او تماس گرفت تا برای اشتباهش عذرخواهی کند. همان موقع که هرمان به لوس آلاموس رسیده بود فیمن آنجا را ترک کرده بود. آن خانم و فیمن دوستان بسیار نزدیکی بودند و از آنجا که آن خانم و هرمان نیز دوستان بسیار نزدیکی شده بودند، او به اشتباه به‌خاطر آورد که هرمان و فیمن دوستان نزدیکی بودند.

مثال معروف دیگری درباره خطای نسبت نادرست این است که زمانی که ما تصویر کودکی خود را مشاهده می‌کنیم، ممکن است فکر کنیم که ما اتفاقی را به‌خاطر آورده‌ایم که از آن عکس گرفته شده است. اگر کمی بیشتر فکر کنیم، می‌توانیم اطلاعات صحیحی درباره اتفاقی که افتاده است ارائه دهیم تا برای آن چیزی که در تصویر قابل مشاهده است.

۵. خطای تلقین پذیری

این موضوع برای همگان روشن است که پرسش‌های هدف‌دار می‌تواند خاطرات ما را درباره گذشته تحت تأثیر قرار دهد و در شرایط خاصی خاطرات نادرست و غیرمؤثقی را به ما القا کند. الیزابت لافتوس^۳ آزمایشات زیادی درباره تأثیر اطلاعات گمراه‌کننده و غلط بر حافظه انجام داد. در این آزمایشات به افراد مورد آزمایش اسلایدهایی از تصادفات اتموبیل‌ها نشان داده شد. لافتوس

1. Richard Feynman
2. Los Alamos
3. Elizabeth Loftus



سپس توانایی آن‌ها را در به‌خاطر آوردن و گزارش آنچه دیده‌اند مورد سنجش قرار داد و این کار را با پرسیدن برخی سؤالات انجام داد و در برخی شرایط آزمایش، اطلاعات غلط در سؤالات آورده بود. برای نمونه، لافتوس پرسید در تصادف کجای اتومبیل سبز آسیب دیده بود، درحالی‌که در واقع پرسش در مورد اتومبیل آبی بود. او دریافت که اطلاعات غلط تأثیر شگرفی در گزارشات داشت و اگر این اطلاعات غلط توسط فردی که دارای قدرت بود ارائه می‌شد، تأثیر بیشتری داشت. در فرصتی که برای صحبت با لافتوس داشتیم با او درباره پژوهش وی مباحثه کردیم. ما پرسیدیم آیا افرادی هستند که در برابر اطلاعات غلط مقاومت کنند. او پاسخ داد بله، افرادی هستند که در یادآوری خود از گذشته بر روی دریافت و ادراک اولیه خود مقاومت می‌کنند و تحت تأثیر قرار نمی‌گیرند. افرادی از این دست، افراد ارزشمندی برای جامعه هستند زیرا این توانایی را دارند که در برابر تبلیغات و تلاش‌هایی که برای تحت تأثیر قراردادن تمایلات سیاسی آن‌ها می‌شود، مقاومت کنند. مصاحبه‌شوندگانی که توانایی مقاومت در برابر تأثیرات منحرف‌کننده عوامل خارجی را دارند، مشارکت‌کنندگان ارزشمندی برای مصاحبه‌های شفاهی هستند.

۶. خطای جهت‌گیری

بر اساس نظر شاکتر خطای جهت‌گیری تأثیر سوء‌آگاهی، عقاید و احساسات ما بر روی تجربیات جدید یا خاطراتی است که از آن‌ها در ذهن خواهیم داشت. همان‌طور که علائق و تعصبات ما، سبب می‌شوند چیزهای خاصی را بینیم و دید ما را محدود می‌کنند، آنچه را هم که به یاد می‌آوریم از علائق و تعصبات ما تأثیر می‌پذیرد.

انجمن تاریخ‌شنفاهی در دستورالعمل‌های ارزشیابی خود به مصاحبه‌کنندگان توصیه می‌کند که اثرات تعصب، مخصوصاً تعصبات مصاحبه‌شوندگان را در نظر بگیرند.

یکی از همکاران نویسنده، هووارد، زمانی که در دانشگاه ایالتی پنسیلوانیا تدریس می‌کرد، آزمایشی انجام داد و اثرات جهت‌گیری را روشن‌تر ساخت. کلاس‌های او بسیار بزرگ بود (در حدود سیصد دانشجو). در ابتدای ترم، از دانشجویان در نیمه سمت راست کلاس خواسته شد که تصور کنند در صورتی که به آن‌ها گفته شود پدرشان ممکن است نابینا شود و این شرایط ارثی است و اگر به موقع پیشگیری و معالجه نکنند این اتفاق برای آن‌ها نیز خواهد افتاد، چه احساسی خواهند داشت. از دانشجویان در طرف چپ همان کلاس خواسته شد که تصور کنند اگر استاد به آن‌ها بگوید، نمرات آمادگی جسمانی آن‌ها را دیده است و از آنجا که نسبت به این موضوع حساسیت و علاقه دارد و چون فردی ثروتمند است، پنج هزار دلار به دانشجویانی می‌دهد که در هفت روز آینده بیشترین پیشرفت را داشته باشند. سپس استاد دو دایره در کنار هم بر روی تخته کشید که با خط کوتاهی به یکدیگر متصل شده بودند، بعد از دانشجویان خواست که نام آن چیزهایی را که



رسم کرده بود بنویسند. بیشتر دانشجویان در طرف راست کلاس نوشتند «عینک» در حالی که بیشتر دانشجویان در طرف چپ کلاس نوشتند «دمبل».

در حالی که آزمایش پن استیث^۱ شاهدهی برای تأثیرات اطلاعات سوگیرانه در ادراک بود، ولی وی اشاره‌ای به تأثیرات جهت‌گیری بر روی حافظه نداشت. به هر حال، منطقی به نظر می‌رسد که فرض کنیم، چنانچه یک هفته بعد هم از دانشجویان پرسیم چه چیزی بر روی تخته کشیده شده بود پاسخ آن‌ها اساساً همان پاسخ قبلی است. این آزمایش نشان می‌دهد که اگر گفتن آن داستان‌ها که توسط استاد گفته شد بر روی دانشجویان و آنچه بر روی تخته دیدند چنان تأثیری دارد، پس اثرات اطلاعات تعصب‌آمیز و سازمان‌یافته‌ای که در طول دوره زندگی به ذهن آن‌ها وارد می‌شود، بسیار جدی است.

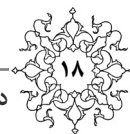
۷. خطای پایداری رفتاری

شاکتر نوشت که برخی خاطرات در برابر محو شدن مقاومت می‌کنند، این خاطرات بیشتر تروما یا اتفاقات ناخوشایند یا برخی احساسات منفی دیگر هستند. او می‌گوید تمام احساسات در حافظه جایگزین می‌شوند اما احساسات منفی می‌تواند حافظه را به حدی اشغال کند که سبب اختلال و مزاحمت در فعالیت حافظه گردد. او برای توضیح بیشتر می‌گوید گرچه یادآوری خاطرات آسیب‌زا (تروما) سبب ناتوانی ذهن و حافظه می‌شود، ولی از این منظر مهم می‌باشد که می‌تواند سبب برانگیخته شدن احساسات شده و همچنین سبب کسب تجربیاتی شود که بعضی اوقات انسان‌ها در پاسخ به خطرات تهدیدکننده در طول زمان زندگی به دست می‌آورند. آمیگدالا (مرکزی در مغز که در زمان ترس فعال می‌شود) و مراکز دیگری که به پایداری چنین تجربیاتی کمک می‌کنند، برخی اوقات منجر به ایجاد خاطراتی در ذهن ما می‌شود که ما می‌خواهیم فراموش شوند.

در بررسی یادآوری اتفاقات مهم و گاه تهدیدکننده زندگی، دیوید بی. پیلر^۲ و همکاران نویسنده‌اش از روایت کتاب «آرشیوهای حافظه» اثر هافمن‌ها استفاده کردند تا گرایش به توصیف آن اتفاقات را در زمان حال توضیح دهند. گویی راوی آن تجربیات را با گفتن دوباره زنده کرده است.

یک عامل مهم دخیل در خطای بازداری تمایل ما برای فکر کردن درباره اتفاقات مهم و تکرار آن خاطره در روزها، هفته‌ها و شاید حتی ماه‌ها و سال‌ها بعد از آن اتفاق است. از این منظر، این موضوع آشکار می‌شود که خطای بازداری، اساساً با آنچه مشخصه اصلی خاطره آرشیوی می‌دانیم، متفاوت نیست. خاطرات بلندمدتی که بخواهند یک ویژگی آرشیوی داشته باشند، بایستی به اندازه‌ای منحصربه‌فرد باشند که آگاهانه یا ناآگاهانه در طول هفته تکرار شوند، چنان که بتوان این تجربیات را مستند کرد. وقایع مهم آنهایی هستند که تجربه آن‌ها منحصربه‌فرد و برجسته است و دیگری ارتباط تجربه با شیوه‌ای است که فرد خود را تعریف می‌کند.

1. PennState
2. David B.Piller



شاکتر کتاب خود را با فصلی تحت عنوان «هفت خطا: نقاط ضعف یا نقاط قوت ذهن؟» به پایان می‌برد. وی در یک جمله از این بخش چنین نتیجه‌گیری می‌کند: «هفت خطای ذهن تنها عوامل آزاردهنده‌ای نیستند که بایستی آن‌ها را به حداقل رساند یا از آن‌ها دوری کرد. آن‌ها روشن می‌سازند که چگونه خاطرات از زمان گذشته بیرون کشیده شود تا به زمان حال آگاهی بخشد، عناصری از تجربه‌های کنونی را برای ارجاع آیندگان حفظ کرده و برای ما این امکان را به وجود می‌آورد که هر زمان بخواهیم گذشته را مورد بازنگری قرار دهیم. خطاهای حافظه همچنین نقاط قوت آن هم هستند، آن‌ها عناصری از یک پل در عرض زمان هستند که برای ما فرصتی را فراهم می‌سازند که خاطرات خود را به دنیا پیوند دهیم».

قبلاً گفته شد که تحت شرایطی، درک فوری ما از تجربیاتمان (خاطرات ما از تجربیاتمان) الزاماً و به‌طور منطقی صحیح هستند. اگر چنین نباشد، ما به شدت از نظر ذهنی ناتوان خواهیم بود. ما به‌طور معمول به درک خود از محیط اطمینان داریم، مانند اینکه ما در طول روز از جایی به جای دیگر می‌رویم زمانی که متعاقباً آن تجربیات را فراخوانی می‌کنیم، به خاطرات خود در مورد اینکه کجا بوده‌ایم و چه کارهایی انجام داده‌ایم اعتماد می‌کنیم. بدیهی است که به‌خصوص و در حد بسیار زیادی به خاطرات خود از تجربیاتمان که به نحوی با خویش‌شناسی مربوط می‌شود و منحصره‌فرد و برجسته هستند، اعتماد می‌کنیم. همان‌طور که ما چنین تجربیاتی را فراخوانی می‌کنیم، دقیقاً درگیر نوعی تکرار می‌شویم که نهایتاً یک کیفیت آرشویی به آن خاطرات می‌بخشد. البته، همیشه این امکان وجود دارد که در برخی موارد، در فاصله زمانی بین آنچه درک می‌شود و زمانی که همان موضوع یادآوری می‌شود، افکار تعصب‌آمیز ما بر آن تأثیر گذاشته و سبب تحریف آن می‌شود. این یک فرضیه منطقی است، که در نبود برخی دیگر از آسیب‌ها، تنها ادراکات خاص یا خاطراتی که عوامل تعصب‌آمیز در آن‌ها دخیل هستند، تحریف می‌شوند. دلیلی وجود ندارد که توقع داشته باشیم که بخشی از خاطرات مشترک ما، از جمله خاطرات آرشویی ما را کسان دیگری که همان تجربیات یا شبیه به آن‌ها را دارند (برای مثال، شاهدانی که این موضوع را تأیید می‌کنند) مانند ما گزارش داده و بازگو کنند.

روانشناس اویگن وینوگراد^۱ مشاهده کرد، در حالی که پژوهش در مورد حافظه توسط روانشناسان بر روی ناتوانی‌های حافظه متمرکز است، این نتایج ناپستی مورد سوءتعبیر قرار بگیرد. او می‌نویسد یادآوری‌ها معمولاً صحیح است. روشن است در غیر این صورت، خاطرات برای ما کاربرد زیادی نخواهند داشت. وینوگراد می‌گوید برای مثال، بررسی میشل راس^۲ در مورد یادآوری درآمدهایش، تنها در ۴٪ موارد صحیح نبود؛ در ۹۶٪ از موارد، مقدار یادآوری شده توسط وی با استفاده شواهد مستند نیز تأیید شد. وینوگراد سپس چنین نتیجه‌گیری کرد: «بایستی توجه داشته باشیم که نظریه راس درباره چگونگی تغییر خاطره و زمان تغییر آن است».

1. Eugene Winograd

2. Michael Ross



به نظر ما مورخان، کمتر از دانشمندان، بر اساس این فرضیه عمل می‌کنند که «واقعیت‌ها قابل پیش‌بینی است و می‌توان آن‌ها را پیش‌بینی کرد و این کار از طریق کاربرد مدبرانه ابزارهای کاری هر یک از آن‌ها امکان‌پذیر است. برای دانشمندان، یکی از آن ابزارها، آزمایش‌های مرتبط با موضوع است که با دقت انجام شود. برای مورخ تاریخ‌شفاهی، یکی از آن ابزارها، مصاحبه است. بنابراین مصاحبه‌ها برای پژوهشگران، یکی از منابع اولیه هستند، البته مصاحبه‌ها و اسناد نوشتاری و نسخه‌های خطی که توسط مصاحبه‌کننده دارای دانش و تحت شرایط صحیح انجام شده است این امتیاز را دارند که درباره ایجادکننده سند، جای هیچ شکمی نمی‌گذارد. با این حال، مانند همه منابع اولیه دیگر، مصاحبه تاریخ‌شفاهی، زمانی که بر اساس اصول معمول دانش تاریخی انجام شده باشد، بهترین استفاده را برای پژوهشگران خواهد داشت.

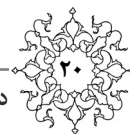
خاطره اجتماعی

در سال ۱۹۷۲، روانشناس کانادایی اندل تولوینگ^۱ حافظه بلندمدت را به دو طبقه تقسیم کرد: حافظه حوادث خاص (رویدادی)^۲، که توانایی به‌خاطر سپردن اتفاقات شخصی در طول زمان است، و «حافظه معنایی»^۳، که برای چیزهایی است که توسط شخص آموخته می‌شود، برای مثل یادآوری این موضوع که پاریس پایتخت فرانسه است.

در سال ۱۹۹۴، اولریک نیسر^۴، طبقه‌بندی حافظه بلندمدت را این‌گونه اصلاح کرد: خاطرات شخصی نمونه‌ای از حافظه حوادث خاص (رویدادی) هستند. چنانچه اتفاق یادآوری شده نقش مهمی در زندگی شخص داشته است، نمونه‌ای از حافظه اتوبیوگرافی است و می‌تواند بخشی از «روایت زندگی»^۵ را شکل دهد. ساختار روایی بر اساس حافظه اجتماعی شکل می‌گیرد و در واقع به آن بستگی دارد. حافظه اجتماعی شامل عناصری است که تولوینگ آن را حافظه معنایی می‌نامد، که افراد بر اساس ساختارهای فرهنگی، مفاهیم را به یکدیگر انتقال داده و ارتباط می‌دهند. بنابراین برای مثال، در توصیف سفر به پاریس، راوی، اطلاعاتی را ارائه می‌دهد که آموخته است، نه چیزهایی را که شخصاً تجربه کرده است و آنچه را که فکر می‌کند قسمتی از افکار مخاطبان است، برای مثال این موضوع که تمام مردم پاریس به زبان فرانسوی صحبت می‌کنند. تقریباً از هنگام آغاز حرکت‌های تاریخ‌شفاهی، دست‌اندرکاران یکی از دو نظریه را درباره نقش‌های حافظه و اثرات آن‌ها بر فرآیند و اهداف مصاحبه‌های تاریخ‌شفاهی، انتخاب کرده‌اند. یکی از مکاتب فکری در این باره بحث می‌کند که حافظه شخصی، شامل اطلاعاتی است که افراد در حوادث تاریخی مهم مستقیماً تجربه کرده‌اند.

در میان نمونه‌هایی از پروژه‌های تاریخ‌شفاهی که بر ثبت و گزارش وقایع مهم تاریخی تمرکز دارند مصاحبه‌هایی وجود دارد که مربوط به دولت‌های هر یک از رؤسای جمهور ایالات متحده از

1. Endel Tulving
2. Episodic memory
3. Semantic memory
4. Ulric Neisser
5. life narrative



زمان فرانکلین روزولت است. یک نمونه خاص تر، مصاحبه‌ای است که در کتابخانه جان. اف. کندی نگهداری می‌شود، این مصاحبه با ژورنالیست الی آبل^۱ است و درباره خاطرات آبل از بحران موشکی کوبا، گزارش می‌دهد.

در یکی از مکاتب فکری دیگر عقیده بر این است که بدون در نظر گرفتن ارزش پژوهشی مصاحبه به عنوان یکی از منابع اولیه (دست اول)، ارزش یک مصاحبه در ارائه دیدگاه‌هایی است که یک فرد از یک جامعه خاص در یک مقطع زمانی ارائه می‌دهد.

بنابراین شایسته است، این متن در معرض بررسی‌های انسان‌شناختی، ادبی یا اجتماعی قرار بگیرد، زیرا می‌تواند برای تجربیات اجتماعی یا فرهنگی، بینش و آگاهی لازم را فراهم آورد. همان‌گونه که توسط برخی مدیران و ویراستاران اصلی مطالعات حافظه و روایت گفته شده است: «باز کردن و یافتن معنا و ساختار روایت برای مدت‌های طولانی ذهن پژوهشگران ادبی را به خود مشغول کرده است. غنی بودن و قدرت منابع شفاهی ... به خوبی تأیید شده است. در همان زمان، علاقه تازه‌ای در مورد خودسرگذشتنامه‌ها، به عنوان یک ژانر ادبی ... سبب توجه بیشتر به شیوه و ارائه و محتوای خاطرات، گردیده است. با توجه به این برداشت، به این نتیجه می‌رسیم که خاطرات به جز در موارد کمی، خام و دست‌نخورده نیستند، بلکه توسط روایت‌های تاریخی و اجتماعی شکل گرفته‌اند.

با توجه به مواردی که ذکر شد، رشته‌های مختلف علمی با توجه به علائق و دل‌مشغولی‌های مشترک به یکدیگر می‌پیوندند، بنابراین، اکنون مورخان مانند دانشمندان علوم رفتاری و اجتماعی در جستجوی ساختارهای روایی هستند که سبب روشن شدن خاطراتی می‌شوند که آن‌ها در پی بررسی و تجزیه و تحلیل آن‌ها می‌باشند».

آرشیو فولکلور و تاریخ شفاهی در دانشگاه ورمونت^۲ نمونه‌هایی از تاریخ اجتماعی را ارائه می‌کند. نمونه مهمی از این نوع در کتاب: «آرشیوهای خاطره: حمایت از جوامع آسیب‌دیده از طریق روایت و خاطره^۳»، اثر ناتالی لوزی، لوئیزا پاسرینی و سیلویا سکواتیچی^۴ است. این اثر نیابستی با کار هافمن‌ها اشتباه گرفته شود. اثری تحت‌عنوان «آرشیوهای خاطره: خاطرات یک سرباز جنگ جهانی دوم»، که برای حمایت روانی از قربانیان جنگ و خشونت در کوزوو نوشته شده بود، در این اثر با استفاده از مصاحبه‌های تاریخ شفاهی، توانست با روایت داستان‌هایی شبیه به ماجراهایی که در کوزوو اتفاق افتاده بود، تا اندازه‌ای رنج قربانیان را التیام بخشد.

به احتمال زیاد، هیچ سند تاریخ شفاهی به آسانی، انعکاس یک خاطره شخصی صرف یا یک خاطره اجتماعی نیست. اسناد شامل هر دو نوع خاطره هستند و خاطراتی که در این اسناد آمده، هم در بردارنده روایت‌های حوادث خاص (رویدادی) است، که مربوط به تجربیات یک شخص از حوادث گذشته است و هم شامل اطلاعاتی می‌باشد که زمینه آن‌ها در سبک فرهنگی، اجتماعی،

1. Eli Abel
2. Vermont
3. Archives of Memory: Supporting Traumatized Communities Through Narration and Remembrance
4. Natale Losi, Luisa Passerini and Silvia Saqlvatici



و محاوره‌ای پیشینه پاسخ‌گویان و وقایع تاریخی است که آن‌ها تجربه کرده‌اند. در مراحل اولیه بررسی خاطره، «بارتلت»^۱ با آوردن نمونه‌ای به این نکته اشاره کرد. وی از افراد مورد آزمایش خواسته بود، داستانی را که درباره اسکیموها برای آن‌ها گفته بود به یاد بیاورند و همگی آن‌ها به جای واژه «کایاک» از واژه «قایق پارویی» استفاده کرده بودند.

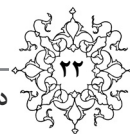
در سال ۱۹۶۹، در چهارمین گردهمایی انجمن تاریخ شفاهی، دیوید مستو^۲ خلاصه‌ای از یافته‌های پژوهشی خود را ارائه کرد. این یافته‌ها در مورد صحت اطلاعاتی بود که والدین در طول زمان در رابطه با مسائل درمانی و آموزشی فرزندانشان می‌دادند. گرچه برخی از این داستان‌ها کاملاً صحت داشتند، به‌خصوص «حقایق ثابت و مسلم» (برای مثال، گزارش‌هایی که در مورد وزن بچه در زمان تولد است)، جنبه‌های دیگری از گزارش‌ها، مانند آنهایی که در مورد نگرش و احساسات والدین است، کمتر صحت داشتند. علاوه بر این، در یکی از مطالعاتی که توسط مستو صورت گرفت، آزمایشی برای میزان صحت و ارزش این نوع گزارش‌ها انجام شد.

در دانشگاه نیویورک، مدتی مطالعه وسیع و طولانی درباره تربیت بچه انجام شد و گزارش‌های شفاهی والدین با گزارش‌های کلینیکی مقایسه شد و اطلاعات خاص و حقیقی کاملاً دقیق بود، اما زمانی که مشکلی وجود داشت، گرایش به توصیه‌هایی بود که توسط متخصصان تربیت کودک ارائه می‌شد.

این تمایل به انطباق با هنجارهای مناسب، نمونه روشنی از حافظه معنایی یا اجتماعی است و در رابطه با حافظه شخصی، سزاوار توجه ویژه دست‌اندرکاران تاریخ شفاهی است. مفهوم حافظه معنایی یا اجتماعی، همان‌طور که به‌خاطر دارید، شامل خاطراتی در مورد تجربه گروهی آموخته شده در اجتماع و ساختار اجتماعی اعضای گروه‌های مختلف، منجمله اعضای گروهی است که خود فرد عضوی از آن است. از آنجا که خاطرات اجتماعی، انعکاس چیزی هستند که در اجتماع آموخته شده است، در برخی مواقع به شکل اسطوره یا افسانه ظهور می‌یابند

در مجموعه مصاحبه‌هایی که در آرشیوهای کارگری در دانشگاه ایالتی پنسیلوانیا وجود دارد، بیشتر جنبه‌هایی از خاطرات ارائه شده است که می‌توان آن‌ها را خاطرات اجتماعی یا معنایی نامید. این مصاحبه‌ها ابتدا در دهه ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ جمع‌آوری گردیدند. با توجه به اینکه در این مصاحبه‌ها مضامین تکراری دیده می‌شود و اینها داستان‌هایی هستند که در مصاحبه‌های مختلف درباره تعدادی از افراد گفته شده‌اند، آن‌ها ویژگی‌های اسطوره‌های قدیمی را به خود می‌گیرند. یکی از این مصاحبه‌ها داستانی در مورد رهبر تأثیرگذار کارگران است که بر نیاز برای اعمال گروهی تأکید می‌کرد و به کارگران می‌گفت که نمی‌توانند با یک انگشت با دشمن مقابله کنند چون انگشت آن‌ها خواهد شکست، آن‌ها باید انگشتان خود را جمع کرده و با مشت به جنگ دشمن بروند. این یک داستان مکرر بود و درباره بسیاری از رهبران کارگران در موقعیت‌های متفاوت گفته شد. یک

1. Bartlett
2. David Musto



داستان ماندگار دیگر، داستانی بود که توسط کارگرانی گفته می‌شد که از آن‌ها خواسته شده بود که مباشر یا سرکارگر شوند. وقتی از آن‌ها پرسیده می‌شد که چرا چنین درخواستی را رد می‌کردید، پاسخی که همه آن‌ها دادند این بود که، «خوب، من مجبور بودم که هر روز صبح هنگام اصلاح صورتم به آینه نگاه کنم و در آنجا یک مباشر را ببینم» داستان‌هایی از رد مفهوم «فردگرایی خشن»^۱ و حمایت از همبستگی طبقاتی در تمام این مصاحبه‌ها مانند یک ملودی مداوم دیده می‌شد. آن‌ها با این ایده که افراد به واسطه کار سخت و حسن انجام کار، ارتقاء می‌یابند، مبارزه می‌کردند و به جای آن از این ایده حمایت می‌کردند که کوشش جامعه افراد را قادر می‌سازد بخشی از یک گروه تأثیرگذار باشند. کارگران صنایع پوشاک، به‌گونه دیگری این مفهوم را بیان می‌کردند، «من می‌خواستم که شخصی باشم، که اتحادیه آن را ساخته است».

بدون شک، مورخان شفاهی، با بررسی و تجزیه و تحلیل مصاحبه‌ها که هر کدام انعکاس گروه متفاوتی از جامعه است، به خطرات اجتماعی مشابهی دست می‌یابند، درحالی که ممکن است به جزئیات برخی خطرات حوادث خاص (رویدادی) دسترسی نداشته باشند، ولی با بررسی دیدگاه‌های افراد مختلف و روابط پویای گروه‌های جامعه به این جزئیات دست یابند. باربارا شیرکلیف^۲ در مطالعات خود در مورد تاریخ شفاهی و قابلیت اعتماد به آن می‌نویسد: همان‌گونه که لیدسدورف^۳ می‌گوید، بایستی درباره مدارک شفاهی گذشته نگاهی نقدگرایانه داشته باشیم. به هر حال، با رد نوستالژی (احساس درونی تلخ و شیرین به اشیاء، اشخاص و موقعیت‌های گذشته)، که یک آگاهی تاریخی نادرست است، این فرصت را از دست خواهیم داد که از اطلاعات منحصر به فردی که تاریخ شفاهی برایمان آشکار می‌کند، استفاده کنیم. همان‌گونه که آلساندرو پورتلی می‌گوید: «اهمیت مدرک شفاهی، نه تنها در اتصال آن به حقیقت است، بلکه در جدایی آن از حقیقت، به دلیل وجود تصورات و امیال شخص است». از این زاویه دید، بررسی نوستالژی ... -حسرت برای چیزی که در گذشته بوده و دیگر قابل بازبازی نیست- به مورخان این فرصت را می‌دهد که دریابند چگونه افراد از تجربه گذشته خود برای تفسیر رویدادهای اجتماعی، استفاده می‌کنند.

نتیجه‌گیری:

برای بیشتر دست‌اندرکاران تاریخ شفاهی، هدف نخست از انجام یک مصاحبه این است که اطلاعاتی درباره یک واقعه در یک مقطع مهم تاریخی در اختیار آن‌ها بگذارد. در کار این افراد، موضوع اعتبار و اصالت خطرات شخصی بسیار اهمیت دارد و شرط اصلی است. دست‌اندرکاران دیگری در زمینه تاریخ، مصاحبه را ابزاری برای مستندساختن گفته‌های یک شخص درباره تجربیاتش در یک مقطع زمانی خاص می‌دانند. همان‌گونه که در بالا گفته شد، این نوع مصاحبه‌ها اغلب به عنوان متونی تلقی می‌شوند که بعدها می‌توانند از نظر ادبی، انسان‌شناسی، یا اجتماعی مورد تجزیه و تحلیل قرار

1. rugged individualism
2. Barbara Shircliffe
3. Leydesdorff [Slma]



بگیرند. مصاحبه‌هایی از این نوع تا حد بسیار زیاد وابسته به چیزی است که ما آن را خاطره معنادار می‌دانیم و اعتبار و اصالت این خاطرات دغدغه اصلی مورخان است. مسلماً صرف‌نظر از اینکه مورخ چگونه هدف مصاحبه را به مخاطب القاء می‌کند، مصاحبه مجموعه‌ای از تأثیرات متقابل خاطرات شخصی (که بخشی از خاطرات اجتماعی است) و خاطرات اجتماعی (متنی) بر یکدیگر است.

